

خوانشی نو از آیه ۵۱ سوره قصص

مجید شمس کلاهی*

چکیده

«انسجام»، از اهم وجوه اعجاز قرآن کریم است که این کتاب آسمانی، در مقام اثبات الهی بودن خویش، به آن تحدی نموده و آن را حد وسط استدلال قرار داده است. در مقام استدلال قرآنی بر انسجام و هماهنگی قرآن کریم، به طور معمول به آیات ۹۰ و ۹۱ سوره حجر، آیه ۲۳ سوره زمر و آیه ۸۲ سوره نساء استناد می‌شود؛ اما تا جایی که جستجو شد، آیه ۵۱ سوره قصص، مورد استناد مفسران و محققان برای دلالت بر انسجام و هماهنگی قرآن، قرار نگرفته است. این نوشتار به روش توصیفی و تحلیلی و انتقادی، با بررسی وجوه دلالتی این آیه با تکیه بر قرائن درون متنی و مقایسه آن با آیات پیش گفته، خوانشی نو از این آیه را مستدل می‌نماید و نشان می‌دهد که این آیه افزون بر اینکه حاکی از انسجام قرآن کریم است، به سبب برخی ویژگی‌ها، در رأس آیات دلالت‌کننده بر انسجام قرآن جای دارد، تا جایی که شایسته است «آیه انسجام» خوانده شود. هدف این تحقیق، ارائه تفسیر مستند و مستدل، از آیه ۵۱ سوره قصص و نقد آراء تفسیری رقیب است.

واژگان کلیدی

آیه ۵۱ قصص، پیوستگی آیات، مناسبت آیات، انسجام قرآن، ادله انسجام.

طرح مسئله

در اهمیت انسجام قرآن کریم همین بس که از اهم وجوه اعجاز قرآن و حجت باهر بر نزول قرآن کریم از جانب خداوند عالمیان است. آیه ۸۲ سوره نساء معجزه بودن قرآن کریم را از جهت انسجام و عدم اختلاف چنین مستدل می‌کند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند (تا دریابند) اگر آن از سوی غیر خداوند بود، ناهماهنگی بسیار در آن می‌یافتند؟^۱ این آیه با استناد به انسجام و هماهنگی قرآن بر از خدا بودن قرآن، استدلال نموده است.^۲ «انسجام»، مصدر عربی است و در این زبان در اصل در مورد آب و اشک به کار می‌رود: «اُنْسَجَمَ الْمَاءُ وَ الدَّمْعُ؛ آب و اشک روان گشت»؛^۳ سپس در مورد کلام نیز به کار رفته است. زبیدی در *تاج العروس* می‌نویسد: «اُنْسَجَمَ الْكَلَامُ: اِنْتَضَمَ».^۴ دهخدا در تعریف انسجام کلام می‌گوید: نزد بلغا تهی بودن سخن از تعقید و روانی آن است همچون آب رونده که از فرط آسانی ترکیب و روانی الفاظ همچون سیلی است که جاری می‌شود مانند آیات قرآنی که همه آنها منسجم است.^۵ انسجام به معنای عام، عبارت است از نظم و ترتیب اجزاء شیء و ارتباط و همبستگی وظایف مختلف آن، به نحوی که تعارض و تنافر در اجزاء آن نباشد؛ بلکه تمام اجزاء آن، در عین تنوع متوجه هدف معینی باشد. در این حالت است که چنین شیئی، مصداق وحدت در کثرت است و مجموعه آن، یک ترکیب زیبا و تألیف سازگار و ترتیب هم‌آهنگ است.^۶ قرآن کریم، کتابی است متشکل از الفاظ دلالت‌گر؛ اعم از کلمات، جملات، آیات و سوره‌ها و مراد از انسجام قرآن کریم آن است که میان اجزاء دلالت‌گر قرآن کریم (کلمات، جملات، آیات و سوره‌ها) در دلالت مخاطب بر مقاصد پدیدآورنده متن هیچ گسستگی و ناسازگاری و تعارضی وجود ندارد. به تعبیر دیگر، مراد از انسجام قرآن آن است که اجزای دلالت‌گر تشکیل‌دهنده قرآن، در عین تنوع و کثرت، در دلالت مخاطب بر مقاصد متکلم، هم از جهت نسبت‌ها و روابط لفظی و هم از جهت نسبت‌ها و روابط معنایی، پیوسته، یکپارچه، هم‌جهت، هم‌افزا، منظم و متناسب هستند و مقاصد متکلم را روان و عاری از هرگونه تعارض و ناسازگاری، عیان می‌نمایند و به سطوح مختلف ادراکی مخاطبان، می‌رسانند.

انسجام قرآن افزون بر اینکه مبنای باور به از سوی خداوند بودن قرآن کریم است،^۷ از اهم مبانی

۱. مصباح یزدی، *قرآن‌شناسی*، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل ماده «سجم».

۳. زبیدی، *تاج العروس*، ذیل «سجم».

۴. دهخدا، *لغت‌نامه*، ذیل «انسجام».

۵. صلیبا، *فرهنگ فلسفی*، ذیل «انسجام».

۶. مصباح یزدی، *قرآن‌شناسی*، ج ۱، ص ۱۶۶.

تفسیر قرآن^۱ و جهت‌دهنده نوع تعامل با آیات در فرایند تفسیر قرآن بوده، چنان‌که به ویژه در دهه‌های اخیر، انسجام مضمونی آیات و سوره‌های قرآن از جانب برخی مفسران به‌عنوان رهیافت محوری در فهم و تفسیر قرآن، قوام‌بخش عمل تفسیر متن، قرار گرفته است؛^۲ همچنین اساس نقد شبهات خاورشناسانی قرار گرفته است که مدعی وجود گسست میان آیات گشته‌اند. مبحث «مناسبة الآيات» به ویژه در دوران معاصر، بیشتر با همین رویکرد پاسخ به شبهات مستشرقان پی‌گیری شده است. با بررسی پیشینه مبحث انسجام قرآن کریم روشن می‌شود که مسئله چگونگی پیوند و چینش آیات قرآن کریم از قرن چهارم هجری مورد توجه اندیشمندان بوده است. دانشمندان اسلامی تحت عنوان‌هایی چون: «نظم الآيات» و «مناسبة الآيات»، انسجام و پیوستگی آیات و حتی سوره‌ها را مورد مطالعه قرار داده‌اند و این مسئله در مطالعات جدید بیشتر تحت عنوان «انسجام و پیوند در آیات و سوره‌های قرآن»، مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته است و شاید بتوان یکی از عام‌ترین انگیزه‌ها در بررسی این مسئله را آشکارسازی این امر دانست که به رغم اینکه قرآن کریم در طول بیش از بیست سال به تدریج در مکان‌ها و زمان‌ها و شرایط مختلف بر رسول اکرم نازل گشته است، به صورتی اعجاب‌انگیز و حاکی از اعجاز، عاری از اختلاف و ناسازگاری، بلکه مظهر هماهنگی و انسجام است.^۳

نگاهی به ادله قرآنی انسجام قرآن

در استدلال بر انسجام (به‌هم‌پیوستگی) قرآن، آیاتی چند قابل استناد است؛ از جمله آیه ۹۰ و ۹۱ سوره حجر:

كَمَا أُنزِلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۴

چنان‌که [عذاب را] بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم؛ آنان‌که قرآن را پاره‌پاره کردند؛ پس به پروردگارت سوگند که از همه آنان قطعاً خواهیم پرسید؛ از آنچه می‌کردند.

«عِضِينَ» جمع «عِضَّة» به‌معنای «جزء» و «قطعه» در اصل «عِضُو» بوده که واو آن به‌هاء تبدیل شده است؛ مانند «شَفَّة» به‌معنای «لب» که در اصل «شَفُو» بوده است؛^۵ هر یک از بخش‌های بدن

۱. مؤدب و موسوی مقدم، *اهم مبانی تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه*، ص ۱۴۲.

۲. اکرمی و اسکندری، *انسجام مضمونی آیات و سوره‌های قرآن: رهیافتی برای فهم بهتر قرآن*، ص ۹۸ - ۶۹؛ مستنصر و محمدی مظفر، *پیوستگی سوره: تحولی در تفسیر قرآن در قرن بیستم*، ص ۹ - ۲؛ صالحی، *مفسران معاصر و پیوند معنایی سوره‌های قرآن*، ص ۱۵ - ۴.

۳. ذوقی، *نگره‌ای جدید درباره انسجام متنی سوره‌های قرآن کریم*، ص ۱۶۰ - ۱۵۲.

۴. حجر / ۹۳ - ۹۰.

۵. ابن‌عاشور، *التحریر و التنویر*، ج ۱۳، ص ۶۸.

گوسفند و مانند آن «عُضُو» و «عِضُو» خوانده می‌شود و جمع آن «أعضاء» است و «تَعْضِیة» به معنای عُضُو عُضُو کردن؛ یعنی تفریق و جداسازی است؛ چنان که گویند: «عَضَّی الذَّیْحَةَ» یعنی «ذبیحه را قطعه قطعه کرد». ^۱ از ابن عباس نقل شده که «جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» را به «جَزَّوْهُ أَجْزَاءً» یعنی: «آن را به اجزاء [جدا از هم] تجزیه کردند» معنا کرده است. ^۲

موصول و صله «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ؛ آنان که قرآن را پاره پاره کردند» مفسر «الْمُقْتَسِمِينَ» است و مراد از آن، اهل کتاب است که از سر عناد قرآن را تجزیه کرده بودند و می‌گفتند بخشی از آن حق و موافق تورات و انجیل است و بخشی باطل و مخالف آن دو، ^۳ یا می‌گفتند به بخشی از قرآن ایمان می‌آوریم و به بخشی کافریم، ^۴ یا مراد گروهی از کفار قریش ^۵ یا اهل کتاب ^۶ است که قرآن را به بخش‌هایی تقسیم کرده بودند و آن بخش‌ها را به اوصافی ناروا چون شعر، سحر، کهانت و افسانه‌های پیشینیان توصیف می‌کردند. در تفسیر آیات ۹۰ و ۹۱ سوره حجر، وجوه دیگری نیز مطرح شده است که به سبب ضعف، از طرح آن اجتناب می‌شود.

فارغ از اینکه مصداق مقتسمین (تقسیم‌کنندگان قرآن) به هنگام نزول این آیات دقیقاً چه کسانی بوده‌اند، توصیف ایشان به «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» روشن می‌سازد که مراد از «ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» یعنی عملی که به سببش مورد مؤاخذه پر مهابت الهی قرار خواهند گرفت، پاره پاره کردن پیکره‌ای به هم پیوسته و منسجم است:

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. ^۷

پس به پروردگارت سوگند که از همه آنان قطعاً خواهیم پرسید؛ از آنچه می‌کردند.

چراکه اگر اجزاء قرآن کریم، خود به خود از هم گسسته و نامنسجم بود، تقسیم و تجزیه‌اش تحصیل حاصل و مؤاخذه بر آن، خلاف حکمت بود. بر این اساس، دلالت آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره حجر بر انسجام قرآن کریم، «دلالت اقتضاء» است؛ زیرا چنان که در دانش اصول، مذکور است، دلالت اقتضاء عبارت است از دلالت کلام بر معنایی که گوینده حکیم، لفظی برای آن ذکر نکرده است، ولی از آنجا که صدق یا

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل ماده «عضا».

۲. همان.

۳. مشهدی قمی، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج ۷، ص ۱۶۰.

۴. طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۱۹۴.

۵. همان.

۶. مشهدی قمی، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، ج ۷، ص ۱۶۰.

۷. حجر / ۹۳ - ۹۲.

صحت عقلی یا شرعی یا لغوی کلام، متوقف بر اراده آن معنا است، قهراً آن معنا، مقصود او بوده است.^۱
دیگر آیه‌ای که بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی قرآن کریم دلالت دارد آیه ۲۳ سوره زمر است:

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابًا.

خداوند بهترین سخن را فرو فرستاد، کتابی که [آیاتش] همانند و [اغراضش] مکرر است.

«متشابه» از ماده «شبه» به معنای همانندی و از باب تفاعل است. باب تفاعل بر مشارکت دو یا چند شیء در ماده فعل دلالت دارد. «متشابه» بودن دو یا چند شیء به معنای مشارکت و اتحاد آنها در امری است که «وجه شبه» نامیده می‌شود. تشابه و همانندی، همواره بین دو یا چند شیء تحقق‌پذیر است و هرگاه یک شیء به «متشابه» بودن متصف شود، مراد تشابه اجزاء آن است؛ چنان‌که طبرسی «کتاباً مُتَشَابِهًا» را به معنای: «یشبه بعضه بعضاً و یصدق بعضه بعضاً لیس فیهِ اختلاف و لا تناقض؛ اجزا آن، مشابه هم هستند [به نحوی که] برخی، برخی دیگر را تصدیق می‌کند و هیچ اختلافی و هیچ تناقضی در آن نیست» دانسته است؛^۲ لذا «متشابه» بودن قرآن کریم در آیه ۲۳ سوره زمر، به معنای تشابه و همانندی آیات قرآن نسبت به یکدیگر است و متشابه و همانند بودن آیات، به معنای «اتحاد آیات» در اموری است که «وجه شبه» آیات محسوب می‌شود و «اتحاد آیات» به این معنا، همان به‌هم‌پیوستگی آیات در «وجه شبه» آیات است؛ زیرا با تحلیل مفهوم اتصال و به‌هم‌پیوستگی، روشن می‌گردد که به‌هم‌پیوستگی چند شیء عبارت است از اتحاد و مشارکت آن اشیاء در یک امر (ما به الإشتراک). مراد از آیات قرآن، معنای عام آن؛ یعنی اجزاء معنادار و عناصر دلالت‌گر قرآن کریم است.

حاصل آنکه: توصیف قرآن کریم در آیه ۲۳ سوره زمر به «کتاب متشابه» در واقع توصیف قرآن است به کتابی که از اجزاء (آیات) به‌هم‌پیوسته و منسجم تشکیل یافته است و چون «تشابه» در این آیه مطلق است و وجه خاصی برای متشابه بودن قرآن بیان نگردیده است، قهراً بر گونه‌های مختلف همانندی آیات؛ اعم از ظاهری و معنوی و گونه‌های مختلف به‌هم‌پیوستگی و انسجام آیات، دلالت می‌کند.

با عنایت به معنای کلمه «مُتَشَابِهًا» در تعبیر «کتاباً مُتَشَابِهًا» و مفهوم اتصال و به‌هم‌پیوستگی، روشن می‌گردد که دلالت این صفت، بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی عناصر دلالت‌گر قرآن کریم، دلالت مطابقی نیست؛ زیرا به‌هم‌پیوستگی، معنای موضوع له «تشابه» نیست؛ بلکه ذهن، با عنایت به وجود تشابه میان آیات (عناصر دلالت‌گر) بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی این عناصر رهنمون می‌شود، با این بیان که: تشابه و همانند بودن آیات، به معنای «اتحاد آیات» در اموری است که «وجه شبه» آیات محسوب می‌شود و

۱. بابایی، عزیزی کیا و روحانی‌راد، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ص ۲۴۵.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۷۲.

«اتحاد آیات» به این معنا، همان به هم پیوستگی آیات در «وجه شبه» آیات است؛ زیرا به هم پیوستگی چند شیء عبارت است از اتحاد و مشارکت آن اشیاء در یک امر (ما به الإشتراك). به طور خلاصه: لازمه تشابه عناصر دلالت گر، وجود پیوند میان آن عناصر است که به نظر می رسد این لازمه، به «دلالت اقتضاء» از آیه ۲۳ سوره زمر، فهم می شود.

آیه ۲۳ زمر پس از توصیف قرآن به کتاب «متشابه»، قرآن کریم را به «مَثَانِي» بودن توصیف نموده است. توصیف قرآن به «مَثَانِي» همانند توصیف قرآن به «متشابه» به اعتبار اجزاء تشکیل دهنده آن است. در این باره که مراد از «مَثَانِي» چیست؟ وجوه گوناگون مطرح است؛ از جمله اهم این وجوه یکی آن است که «مَثَانِي» جمع «مُثَنَّى» به معنای «مکرر» از مصدر «تَثْنِيَّة» یا جمع «مَثْنَى» معدول از «إِثْنَيْنِ إِثْنَيْنِ: دو دو» باشد که کنایه از تکرار است؛^۱ بر این اساس، قرآن کریم «مَثَانِي» یعنی «مُکَرَّرها» خوانده شده است؛ چراکه قرآن کریم، «مکرر الأغراض» است؛ یعنی اغراض و معانی در این کتاب، تکرار می شود؛ به عبارت دیگر قرآن کریم معانی را با اسلوب های گوناگون بیان می کند؛^۲ وجه دیگر آن است که «مَثَانِي» جمع «مَثْنِيَّة» به معنای «معطوف» از ریشه «ثَنَى: برگرداندن، عطف کردن» باشد؛ چنان که گویند: «تَنَى الشَّيْءَ ثَنِيًّا: رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ»؛^۳ یعنی: «آن شیء را تا کرد، بخشی از آن را بر بخش دیگر برگرداند»؛ بر این اساس، قرآن کریم «مَثَانِي» یعنی «معطوف ها، به خود بازگشته ها» خوانده شده است؛ چراکه آیات قرآن، بعضی بر بعض دیگر باز می گردد؛ بعضی، با بعض دیگر متبیین و آشکار می شود و بعضی، بعض دیگر را تفسیر می کند و اختلافی میان آیات نیست تا سبب شود برخی از آیات، برخی دیگر را دفع نماید.^۴

بر اساس دو وجه فوق، وصف «مَثَانِي» برای قرآن کریم مانند وصف «متشابه»، بر به هم پیوستگی و انسجام آیات قرآن دلالت دارد؛ زیرا بنابر وجه نخست، «مَثَانِي» به معنای «مکرر الأغراض» است و تکرار اغراض در آیات، مستلزم اشتراک آیات در آن اغراض و به هم پیوستگی و انسجام آیات در دلالت بر اغراض مشترک است؛ چنان که بنابر وجه دوم، «مَثَانِي» به معنای «معطوف الایات» است و انعطاف و بازگشت آیات به یکدیگر، مستلزم اتحاد و هماهنگی مفهومی آیات است. ملاحظه می شود که دلالت وصف «مَثَانِي»، بر به هم پیوستگی و انسجام آیات قرآن، دلالت مطابقی نیست؛ بلکه آیه ۲۳ سوره زمر به مدد این کلمه با دلالت اقتضاء، بر انسجام و به هم پیوستگی آیات (عناصر دلالت گر قرآن کریم) دلالت دارد.

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «ثَنَى».

۲. همان.

۳. همان.

۴. طباطبائی، *المیزان*، ج ۱۷، ص ۲۵۶.

برخی صاحب‌نظران در اثبات هماهنگی و انسجام قرآن، به آیه ۸۲ سوره نساء استناد نموده‌اند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» و در این باره آورده‌اند: «منظور این جمله [لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا] تنها بیان عقد سلبی قضیه نیست که بین معانی قرآن هیچ اختلافی نیست؛ بلکه مراد، تبیین عقد اثباتی آن است؛ یعنی همه مفاهیم قرآنی منسجم و هم‌آهنگ‌اند و به یکدیگر إنشاء و گرایش دارند و هر آیه در محتوای خود صادق و نسبت به محتوای آیه دیگر، بدون واسطه یا به واسطه، مصدق می‌باشد؛ چنان‌که قرآن ناطق، امیرمؤمنان علیه السلام از آیه مذکور چنین استفاده می‌فرماید: ... وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ أَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» و انّ القرآن ظاهره اُنیق و باطنه عمیق...^۱ یعنی برخی از آیات، مصدق بعض دیگر هستند»؛^۲ اما به‌نظر می‌رسد در کلامی که از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده و مورد استناد قرار گرفته است، عطف «انّه لا اختلاف فيه» بر «أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» عطف تفسیری است و مراد از «الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» آن است که «الْكِتَابَ لَا يَكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا»؛ زیرا نفی اختلاف از قرآن، تنها ناظر به آیاتی است که شأنیت اختلاف دارند و مستلزم هم‌آهنگی و انسجام همه آیات (ارتباط و به‌هم‌پیوستگی همه آیات) نیست.

توضیح آنکه: ممکن است برای اثبات اینکه «نفی اختلاف»، مستلزم «اثبات هم‌آهنگی و انسجام آیات» (ارتباط و به‌هم‌پیوستگی آیات) است چنین استدلال شود که: تقابل «عدم اختلاف» و «اختلاف»، تقابل عدم و ملکه است؛ پس نفی اختلاف از آیات، مستلزم شأنیت اختلاف در آیات است و شأنیت اختلاف در آیات، مستلزم اتحاد موضوعی و به‌هم‌پیوستگی آیات است؛ پس نفی اختلاف از آیات، مستلزم اتحاد موضوعی و به‌هم‌پیوستگی آیات است؛ اما باید توجه داشت که این استدلال نمی‌تواند اتحاد موضوعی همه آیات و به‌هم‌پیوستگی کل قرآن کریم را اثبات کند؛ زیرا گرچه آیه ۸۲ سوره نساء وجود اختلاف را از قرآن کریم نفی می‌کند و نفی اختلاف، مستلزم وجود شأنیت اختلاف است؛ اما این آیه از اینکه کدام آیات دارای شأنیت اختلاف هستند، ساکت است و شأنیت اختلاف را برای همه آیات اثبات نمی‌کند. به‌طور خلاصه: نفی اختلاف از قرآن، شأنیت اختلاف را برای همه آیات قرآن اثبات نمی‌کند و دلیل بر اتحاد موضوعی همه آیات و به‌هم‌پیوستگی کل قرآن کریم نیست.

ثانیاً: هم‌آهنگی و انسجام آیات از هر جهت مفروض، مستلزم عدم اختلاف آیات از همان جهت است؛ لذا «هم‌آهنگی و انسجام آیات» صفتی برتر از «عدم اختلاف آیات» است و بر این اساس اگر مراد از

۱. شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۶۱

۲. جوادی آملی، شناخت‌نامه علامه طباطبائی، سیره تفسیری علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۸۷

«الكتاب يُصدّق بعضه بعضاً»، هم‌آهنگی و انسجام آیات (ارتباط و به‌هم‌پیوستگی آیات) بود، نه عدم تکذیب آیات نسبت به یکدیگر، طبعاً پس از بیان عدم اختلاف در قرآن ذکر می‌گردید و گفته می‌شد: «وذكر أن الكتاب لا اختلاف فيه و أنه يُصدّق بعضه بعضاً» تا سیر صعودی سخن در بیان صفات قرآن کریم و اسلوب بلاغی «ترقی از ادنی به اعلی» حفظ شود.^۱ لازم به ذکر است درجایی که عطف جملات بر یکدیگر، عطف تفسیری باشد «ترقی از ادنی به اعلی» جریان نمی‌یابد؛ زیرا در این صورت، جملات در عرض هم هستند و به «ادنی» و «اعلی» متصف نمی‌شوند.

ملاحظه می‌شود که دلالت آیه ۸۲ سوره نساء بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی آیات با چشم‌پوشی از مناقشات پیش گفته، دلالت مطابقی نیست؛ بلکه به‌نظر می‌رسد این آیه نیز به «دلالت اقتضاء» بر انسجام و به‌هم‌پیوستگی آیات، دلالت دارد.

«توصیل» در لغت

«وَصَلَ» مصدر فعل متعدی «وَصَلَ يَصِلُ» به‌معنای «پیوند دادن [دو یا چند چیز] به یکدیگر» و ضد «قَطَعَ: بریدن»^۲ و «فَصَلَ: جداکردن»^۳ است: «وَصَلَ الشَّيْءُ بغيره» یعنی: «آن چیز را به غیر خود پیوند داد»^۴ و «توصیل» از ریشه «وَصَلَ» به‌معنای «بسیار پیوند دادن» است؛ چنان که گویند: «وَصَلَ الحِیَالُ» یعنی: «[قطعات بسیار] ریسمان‌ها را به یکدیگر پیوند داد» و «خَيْطٌ مُوَصَّلٌ» یعنی: «رشته‌ای که در آن پیوند بسیار است»؛^۵ از سوی دیگر، «وُصُولٌ» مصدر فعل لازم «وَصَلَ الشَّيْءُ، وَصَلَ إِلَى الشَّيْءِ» به‌معنای «پیوستن به چیزی، رسیدن به چیزی» و ضد «هَجْران: دوری کردن از چیزی»^۶ است: «وَصَلَ الشَّيْءُ» و «وَصَلَ إِلَى الشَّيْءِ» یعنی: «به آن چیز رسید»^۷ و «توصیل» از این ریشه، به‌معنای «رساندن» [رساندن کسی یا چیزی به کسی یا چیزی یا جایی] است؛ چنان که گویند: «وَصَلَّهْ إِلَيْه» یعنی «آن [شخص یا شیء] را به آن [شخص یا شیء یا مکان] رساند»؛^۸ بر این اساس باید روشن نمود که آیا «توصیل» در

۱. برای ملاحظه نمودهایی از اسلوب «ترقی از ادنی به اعلی» در آیات و آراء مفسران در این باره ر. ک: ابن عطیه، *المحرر الوجیز*، ج ۳، ص ۴۲۸، طباطبائی، *المیزان*، ج ۲، ص ۲۳۲ - ۲۳۱، آلوسی، *روح المعانی*، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

۲. ابن درید، *جمهرة اللغة*، ذیل «وصل».

۳. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «وصل».

۴. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

۵. همان.

۶. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «وصل».

۷. زبیدی، *تاج العروس*، ذیل «وصل».

۸. زبیدی، *تاج العروس*؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل «وصل».

آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» سوره قصص آیه ۵۱ برگرفته از ریشه «وَصَّلَ: پیوند دادن [دو یا چند چیز] به یکدیگر» است یا از ریشه «وُصِّلَ: پیوستن به چیزی، رسیدن به چیزی»؟ در ادامه این مسئله را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

«توصیل» در آیه ۵۱ سوره قصص

در آثار تفسیری برای «وَصَّلْنَا» در «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱ معانی متعددی به چشم می‌خورد:

۱. «وَصَّلْنَا: بسیار پیوند دادیم»: تکثیر وَصَلَ (پیوند دادن)؛ طبری، شیخ طوسی، ثعلبی،^۲ زمخشری، طبرسی، ابوالفتوح رازی،^۳ قرطبی،^۴ شوکانی^۵ و شماری دیگر از مفسران تصریح کرده‌اند که «وَصَّلْنَا» در آیه ۵۱ سوره قصص، مأخوذ از «وَصَلَ الْحَبَالُ؛ [قطعات بسیار] ریسمان‌ها را به یکدیگر پیوند داد» است. برای نمونه طبری می‌نویسد: «وَأَصْلُهُ مِنْ وَصَلَ الْحَبَالُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَمِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِ: فَقُلْ لِبَنِي مِرْوَانَ بَالُ ذِمَّةٍ / وَ حَبْلٌ ضَعِيفٌ مَا يَزَالُ يُوَصَّلُ».^۶ شیخ طوسی نیز همان سخن طبری را نقل نموده است.^۷ زمخشری می‌نویسد: «وَصَلَ الشَّيْءُ بَغَيْرِهِ فَاتَّصَلَ وَ وَصَلَ الْحَبَالُ وَ غَيْرَهَا تَوْصِيلاً: وَصَلَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ، وَ مِنْهُ: وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ، وَ خِطُّ مُوَصَّلٍ: فِيهِ وَصَلٌ كَثِيرٌ».^۸ امین‌الاسلام طبرسی می‌نویسد: «أَصْلُ التَّوْصِيلِ مِنْ وَصَلَ الْحَبَالُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ؛ قَالَ أَمْرُ الْقَيْسِ: دَرِيرٌ كَخَذَرُوفِ الْوَلِيدِ أَمْرُهُ / تَتَابَعُ كَفِيهِ بِخِطِّ مُوَصَّلٍ؛ أَيِ مُوَصُولٍ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ».^۹ این بدان معنا است که این مفسران، «وَصَّلْنَا» را از ریشه متعدی «وَصَلَ: پیوند دادن» دانسته‌اند نه از ریشه لازم «وُصِّلَ إِلَى ...: رسیدن به ...»؛ در عین حال در آثار تفسیری برای «وَصَّلْنَا» معانی دیگری غیر از این معنای حقیقی ارائه شده است که در ادامه، طرح و بررسی خواهد شد. (پیوندهای فراوان اجزای قرآن)

۲. «نَظَّمْنَا: به‌رشته کشیدیم» [یا نَظَّمْنَا؛ سورآبادی آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ...» و گفته‌اند نظمنا هم هذا القرآن تا دراندیشند چون عجز خویش اندر این بینند، بدانند که این

۱. قصص / ۵۱.

۲. ثعلبی، *الکشف و البیان*، ج ۷، ص ۲۵۴.

۳. رازی، *روض الجنان و روح الجنان*، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

۴. قرطبی، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱۴، ص ۲۵۹.

۵. شوکانی، *فتح القدیر*، ج ۴، ص ۲۰۵.

۶. طبری، *جامع البیان*، ج ۲۰، ص ۵۵.

۷. طوسی، *التبیان*، ج ۸، ص ۱۶۱.

۸. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

۹. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۷، ص ۴۰۳.

نه سخن مخلوق است».^۱ (به رشته کشیدن اجزای قرآن، به هم پیوستن اجزای قرآن)

۳. «بَيِّنَّا: تبیین کردیم»؛ در تفسیر مقاتل آمده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ يَقُولُ وَلَقَدْ بَيَّنَّا لَكُمَا مَكَّةَ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْأَمِّ الْخَالِيَةِ كَيْفَ عَذَّبُوا بِتَكْذِيبِهِمْ رَسُولَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَعْنِي لَكِي يَتَذَكَّرُونَ»؛^۲ ابوالفتوح گفته است: «عبدالله عباس گفت: وَصَّلْنَا، ای بَيِّنَّا، بیان کردیم، و معنی آن باشد که سخن تا پیوسته نبود معنی دار نباشد»؛^۳ مظهری می گوید: «قال ابن عباس معناه بَيِّنَّا قلت يعني بَيِّن بعض الكتاب ببعض».^۴

۴. «فَصَّلَّنَا: تفصیل دادیم»؛ طبری آورده است: «قال مجاهد: فَصَّلْنَا وَ كَذَلِكَ كَانَ يَقْرؤها»؛^۵ ابوالفتوح می گوید: «مجاهد گفت: فَصَّلْنَا، ما فصل کردیم و تمییز»؛^۶ ابن عطیه می گوید: «و ذهب مجاهد أن معني وَصَّلْنَا فَصَّلْنَا أي جعلناه أوصالا من حيث كان أنوعا من القول في معان مختلفة، و معني اتصال بعضه ببعض حاصل من جهة أخرى لكن إنما عدد عليهم هاهنا تقسيمه في أنواع من القول».^۷

۵. «أَثْمَنَّا: تمام نمودیم»؛ ابوعبیده معمر بن مثنی گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَي أَثْمَنَّا، قال: جعلت عمامتي صلة لحبلي و قال الأخطل: فقل لبني مروان ما بال ذمة / و حبل ضعيف لا يزال يوصل»؛^۸ ابن ابی حاتم آورده است: «الأخفش: معني وَصَّلْنَا: أَثْمَنَّا كصلتك الشيء»؛^۹ ابوحیان اندلسی آورده است: «قال الأخفش: أَثْمَنَّا لوصلك الشيء بالشيء، و أصل التوصل في الحبل، يُوصَل بعضه ببعض».^{۱۰}

۶. «أَوْصَلْنَا: رساندیم»؛ سمرقندی نقل کرده است: «يقال: وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا أَي: أَوْصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ؛ یعنی: أنزلنا لهم القرآن آية بعد آية هداية».^{۱۱} (پیوستگی در انزال)

۷. «أَرْسَلْنَا: فرستادیم»؛ سمرقندی نقل کرده است: «يقال: وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ يعني: أرسلنا لهم الكتب بعضها ببعض، يعني بعثنا بعضها على إثر بعض».^{۱۲} (پیوستگی در ارسال)

۱. سورآبادی، تفسیر سورآبادی، ذیل آیه ۵۱ سوره قصص.

۲. بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۳۴۸.

۳. رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۵، ص ۱۴۶.

۴. مظهری، التفسیر المظهری، ج ۷، ص ۱۷۰.

۵. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۹۵.

۶. رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۱۴۶.

۷. ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۴، ص ۲۹۱.

۸. ابوعبیده، مجاز القرآن، ج ۲، ص ۱۰۸.

۹. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۳، ص ۸۰.

۱۰. ابوحیان، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۸، ص ۳۱۴.

۱۱. سمرقندی، تفسیر السمرقندی، ج ۲، ص ۶۱۲.

۱۲. همان.

۸. «أبلغنا: ابلاغ نمودیم»؛ غرناطی گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ ... القول هنا القرآن، و وصلنا لهم: أبلغناه لهم»؛^۱ محمد عزت دروزه آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ: بمعنى أبلغنا إليهم القول بالدعوة و الإنذار متصلا ببعضه ببعض».^۲ (ابلاغ قرآنی که اجزایش به هم پیوسته)

۹. «أنزلنا: نازل نمودیم»؛

(الف) فراء گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ يقول: أنزلنا عليهم القرآن يتبع بعضه بعضا» یعنی: «قرآن را به طور پیاپی نازل نمودیم».^۳ (پیوستگی در انزال)

(ب) فخر رازی آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ و توصيل القول هو إتيان بيان بعد بيان، و هو من وصل البعض بالبعض، و هذا القول الموصل يحتمل أن يكون المراد منه إنا أنزلنا القرآن منجما مفرقا يتصل بعضه ببعض ليكون ذلك أقرب إلى التذكير و التنبيه، فإنهم كل يوم يطلعون علي حكمة أخرى و فائدة زائدة فيكون عند ذلك أقرب إلى التذكر».^۴ (پیوستگی اجزاء در عین گسستگی انزال)

(ج) نیشابوری گفته است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا أي أنزلنا عليهم القرآن إنزالا متصلا بعضه في أثر بعض ليكون ذلك أقرب إلى التذكر و التذكير و التنبيه فإنهم يطلعون في كل يوم على فائدة زائدة و حكمة جديدة».^۵ (پیوستگی در انزال)

(د) رشیدالدین میبدی آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ ... المعني: أنزلناه شيئا شيئا ليكونوا اوعى له، كقوله: وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ الْآيَةَ».^۶ (تدریج در انزال)

(ه) علامه طباطبایی می نویسد: «قوله تعالى: وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ التوصيل تفعيل من الوصل يفيد التكرار كالتقطع و التقطيع و القتل و التقتيل، و الضمير لمشركي مكة و المعني أنزلنا عليهم القرآن موصولا بعضه ببعض: الآية بعد الآية، و السورة إثر السورة من وعد و وعيد و معارف و أحكام و قصص و عبر و حكم و مواعظ لعلهم يتذكرون»؛^۷ اینکه علامه به انواع معانی تصریح نموده است، روشن می کند که مراد ایشان، پیوستگی معنایی اجزاء قرآن است نه پیوستگی در نزول آیات. (انزال قرآنی که اجزایش به هم پیوسته است)

۱. غرناطی، کتاب التسهيل لعلوم التنزيل، ج ۲، ص ۱۱۵.

۲. دروزه، التفسير الحديث، ج ۳، ص ۳۱۹.

۳. فراء، معاني القرآن، ج ۲، ص ۳۰۷.

۴. رازی، مفاتيح الغيب، ج ۲۴، ص ۶۰۷.

۵. نیشابوری، تفسير غرائب القرآن، ج ۵، ص ۳۱۵.

۶. میبدی، كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۷، ص ۳۳۳.

۷. طباطبایی، الميزان، ج ۱۶، ص ۵۴ - ۵۳.

و) سید محمدحسین فضل‌الله آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَيَّ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ - وَهُوَ الْقَوْلُ الْإِلَهِي - مَوْصُولًا بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، مُتَابِعًا لَا انْقِطَاعَ فِيهِ، فِي تَوَاصُلِ زَمَنِيٍّ فِكْرِيٍّ بَيْنَ الْآيَةِ وَالْآيَةِ، وَبَيْنَ السُّورَةِ وَالسُّورَةِ».^۱ (پیوستگی در اجزای تشکیل‌دهنده و پیوستگی در انزال)

۱۰. «أَتَّبَعْنَا: پِی در پی نمودیم»؛ شیخ طوسی آورده است: «المعني انا أتبعنا القرآن بعضه بعضاً»؛^۲ قرطبی گفته: «قوله تعالى: وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَيَّ أَتَّبَعْنَا بَعْضُهُ بَعْضًا وَبَعَثْنَا رَسُولًا بَعْدَ رَسُولٍ»؛^۳ ابن‌هائم گفته است: «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ أَيَّ أَتَّبَعْنَا بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَاتَّصَلَ عِنْدَهُ، يَعْنِي الْقُرْآنَ»؛^۴ فیض کاشانی آورده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ: أَتَّبَعْنَا بَعْضُهُ بَعْضًا فِي الْإِنْزَالِ لِيَتَّصَلَ التَّذْكِيرُ أَوْ فِي النِّظْمِ لِتَقَرَّرَ الدَّعْوَةُ بِالْحُجَّةِ وَالْمَوَاعِظُ بِالْمَوَاعِيدِ وَالنَّصَائِحُ بِالْعِبَرِ».^۵ (پیوستگی در انزال یا پیوستگی در محتوا)

۱۱. «تَابَعْنَا: پیایی نمودیم»؛ ابوحیان اندلسی آورده است: «وَصَّلْنَا: تَابَعْنَا الْقُرْآنَ مَوْصُولًا بَعْضُهُ بِبَعْضٍ فِي الْمَوَاعِظِ وَالزَّجْرِ وَالِدَعَاءِ إِلَى الْإِسْلَامِ»؛^۶ رشیدالدین میبیدی نقل کرده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ ... قِيلَ الْقَوْلُ تَكَرَّرَ الْوَعظُ وَتَتَابَعَةُ الْإِحْتِجَاجِ أَيْ: تَابَعْنَا لَهُمُ الْمَوَاعِظَ وَالزَّوْاجِرَ وَبَيَّنَّا لَهُمْ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ الْقُرُونِ قَرْنَا بَعْدَ قَرْنٍ فَأَخْبَرْنَاهُمْ أَنَّا أَهْلَكْنَا قَوْمَ نُوحٍ بِكَذَا وَ قَوْمَ هُودٍ بِكَذَا وَ قَوْمَ صَالِحٍ بِكَذَا لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».^۷ (انزال پیایی اجزای پیوسته قرآن)

۱۲. «وَالْيَنَّا وَتَابَعْنَا: پیایی نمودیم»؛ ثعلبی نیشابوری نقل کرده است: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ... قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: أَيَّ وَالْيَنَّا وَتَابَعْنَا»؛^۸ قرطبی گفته: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ... قَالَ أَهْلُ الْمَعَانِي: وَالْيَنَّا وَتَابَعْنَا وَ أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ تَبَعَ بَعْضُهُ بَعْضًا وَعَدَا وَ وَعِيدَا وَ قَصَصَا وَ عِبَرَا وَ نَصَائِحَ وَ مَوَاعِظَ إِرَادَةً أَنْ يَتَذَكَّرُوا فَيَفْلَحُوا».^۹ (انزال پیایی اجزای قرآن)

۱۳. «وَأَصَّلْنَا وَتَابَعْنَا: پیایی نمودیم»؛ ابوالفتوح رازی نقل کرده است: «أَهْلُ مَعَانِي كَفَتُنْدُ: وَأَصَّلْنَا وَ تَابَعْنَا، مَا پِیایی بکردیم».^{۱۰} (انزال پیایی اجزای قرآن)

۱. فضل‌الله، من وحی القرآن، ج ۱۷، ص ۳۰۷.

۲. طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۱۶۱.

۳. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

۴. ابن‌هائم، التبیان، ص ۲۵۷.

۵. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۹۴.

۶. ابوحیان، البحر المحیط، ج ۸، ص ۳۱۴.

۷. میبیدی، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۷، ص ۳۲۳.

۸. ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۷، ص ۲۵۴.

۹. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۹۵.

۱۰. رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

در ادامه، با نقد دیدگاه‌های مطرح شده درباره معنای «توصیل» در آیه ۵۱ سوره قصص، دیدگاه برگزیده در این باره بیان خواهد شد.

معنای لام جرّ در «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» آیه ۵۱ سوره قصص

برای لام جرّ تا بیست و سه معنا شمرده‌اند: ۱. مُلْك؛ ۲. شِبْه مُلْك (لام استحقاق - لام اختصاص)؛ ۳. تملیک؛ ۴. شِبْه تملیک؛ ۵. تعلیل؛ ۶. تبلیغ؛ ۷. عاقبت منتظره (لام عاقبت - لام صبرورت)؛ ۸. انتهای غایت؛ ۹. نَسَب؛ ۱۰. تعدیه مجرده؛ ۱۱. تأکید محض؛ ۱۲. تقویت؛ ۱۳. قَسَم و تعجّب؛ ۱۴. تعجّب بدون قَسَم؛ ۱۵. تبیین؛ ۱۶. به معنای «بَعْد»؛ ۱۷. به معنای «قَبْل»؛ ۱۸. ظرفیت؛ ۱۹. به معنای «مِنْ»؛ ۲۰. به معنای «عَنْ» (مجاوزه)؛ ۲۱. تأکید نفی؛ ۲۲. به معنای «مَعَ»؛ ۲۳. به معنای «عِنْد» (توقیت).^۱

در میان معانی گوناگون لام جرّ، معانی محتمل برای لام جرّ در «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» عبارت است از: «شِبْه مُلْك (لام استحقاق - لام اختصاص)، شِبْه تملیک، تعلیل، تبلیغ، انتهای غایت» و با اندکی تأمل روشن است که احتمال اراده سایر معانی از این لام، منتفی است. در میان این پنج معنای محتمل، اراده معنای اختصاص و شِبْه تملیک برای این لام، منوط به تقدیر مصدر «وَصَلُّنَا» بدین صورت است: «وَصَلُّنَا تَوْصِيلاً لَهُمُ الْقَوْلَ»؛ همچنان که این لام را تنها در صورتی می‌توان «لام تبلیغ» دانست که فرض شود معنای «قَوْل» در فعل «وَصَلُّنَا» تضمین شده که آن هم منوط به تقدیری چنین است: «وَصَلُّنَا قَائِلِينَ لَهُمُ الْقَوْلَ». این احتمال که در این آیه، لام جرّ به معنای «إِلَى» (انتهای غایت) به کار رفته باشد نیز احتمالی مرجوح است؛ زیرا:

درون و برون متن قرآن کریم قرینه‌ای یافت نمی‌شود که معنای «انتهای غایت» را برای «لام جرّ» در «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» تعیین بخشد، یا این معنا را بر سایر معانی محتمل - به‌ویژه معنای «تعلیل» - رجحان دهد.

به‌طور کلی استعمال لام جرّ در معنای «انتهای غایت»، اندک‌تر از کاربرد آن در سایر معانی است؛ چنان که مؤلف *النحو الوافی* تصریح نموده: «واستعمالها في هذا المعنى قليل بالنسبة لباقی معانیها».^۲ به‌رغم تفحص در متون بلیغ عربی و آثار لغت‌شناسان، پیشینه و نمونه‌ای برای استعمال «وَصُول» رسیدن و «توصیل: رساندن» (از ریشه «وَصُول») با «لام جرّ»، در معنای «الْوُصُولُ إِلَى ...: رسیدن به ...» و «التوصیل إِلَى ...: رساندن به ...» یافت نمی‌شود و این نیافتن، دست‌کم عدم رواج چنین

۱. عباس حسن، *النحو الوافی*، ج ۲، ص ۴۸۱ - ۴۷۲.

۲. همان، ص ۴۷۲.

کاربردی و در نتیجه عدم رجحان حمل قرآن بر آن را آشکار می‌سازد. در میان پنج معنای محتمل برای لام جر در «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»^۱، معنای «تعلیل» بر سایر معانی رجحان دارد:

وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.^۲

و هر آینه برای آنان این سخن [قرآن] را به‌هم‌پیوستگی فراوان دادیم باشد که ایشان متذکر [حقیقت خدایی آن] گردند.

زیرا:

۱. برخلاف معنای اختصاص، شیبه تملیک و تبلیغ، بی‌نیاز از تقدیر است؛
۲. برخلاف معنای انتهای غایت، استعمال لام جر در معنای تعلیل (لأجل)، اندک نیست؛ حتی نمونه‌های متعددی از کاربرد لام جر در معنای تعلیل در ساختار مشابه «وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» در قرآن کریم آمده است؛ از جمله در آیات: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ» سوره کهف آیه ۵۴، «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَذَكَّرُونَ» سوره أنعام آیه ۱۲۶، «نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» سوره یونس آیه ۲۴ لام «لِلنَّاسِ» و لام «لِقَوْمٍ» ظاهر در معنای تعلیل (لأجل) است.
۳. دلیل مهم‌تر، بلکه مهم‌ترین دلیلی که رجحان معنای «تعلیل» بر معنای «انتهای غایت» را برای لام جر در «وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» نشان می‌دهد سیاق آیات ۴۸ تا ۵۳ سوره قصص است که در ادامه به تبیین آن می‌پردازیم.

سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص

مقایسه محتوای آیه ۵۱ سوره قصص با آیات قبل و بعد از آن، روشن‌گر تناسب تام و پیوستگی این آیه با دست کم سه آیه قبل و بعد از آن است که هریک به گونه‌ای درباره «قرآن کریم» سخن می‌گویند با تأکید بر اینکه «حق» و «از جانب خداوند» است:

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ * قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيَ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ

۱. قصص / ۵۱.

۲. قصص / ۵۱.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ * أُولَئِكَ يُوتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَبَدَرُوا بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ^۱

در آیه ۴۸، از قرآن کریم به «الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا» تعبیر شده است و در آیه ۴۹، پیامبر اکرم فرمان می‌یابد به کافران بگوید که اگر در سحر خواندن قرآن و تورات صادقند، «کتابی از جانب خدا» بیاورند که هدایت‌بخش‌تر از این دو کتاب آسمانی باشد: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» و این خود تأکید است بر اینکه قرآن کریم «كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» یعنی «کتابی از جانب خدا» است.

در آیه ۵۰ خداوند، منکران حقانیت قرآن را با این بیان که: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ يَغْيِرْ هُدًى مِّنَ اللَّهِ؛ کیست گمراه‌تر از آنکه بدون هدایت از جانب خدا، از هوشش پیروی کند؟» توبیخ می‌کند و با این بیان، باری دیگر گوشزد می‌کند که قرآن کریم «هُدًى مِّنَ اللَّهِ» یعنی «هدایت از جانب خدا» است.

آیه ۵۱، «توصیل قرآن» برای ناباوران به آن را مایه تذکر ایشان معرفی می‌کند: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» که با استناد به سیاق این آیات، بیان خواهد شد معنای راجح برای لام جر در «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» چیست.

آیه ۵۲ سخن از مؤمنان به قرآن کریم می‌گوید که در آیه ۵۳ سبب ایمان ایشان به قرآن، چنین بیان می‌شود: «قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا»؛ یعنی «می‌گویند به آن ایمان آوردیم [چرا که] همانا آن [قرآن] حق است از جانب پروردگارمان» و بدین‌ترتیب این آیه، بار دیگر بر اینکه قرآن کریم «حق» و از جانب خداوند است، تأکید می‌کند.

تا بدین‌جا ملاحظه شد آیات ۴۸ تا ۵۴ سوره قصص هریک به‌نوعی درباره «قرآن کریم» سخن می‌گویند و این موضوع مشترک، رشته پیوند این آیات به یکدیگر و نشانه وجود سیاق حاکم بر این آیات است. افزون بر این، ملاحظه شد امری که در این آیات با چند تعبیر مشابه مورد تأکید قرار گرفته این است که قرآن کریم، «حق» و از جانب خداوند است. با توجه به چنین سیاقی، رجحان معنای «تعلیل» بر معنای «انتهای غایت» برای لام جر در آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۲ روشن است؛ زیرا هنگامی که این لام به‌معنای «تعلیل» (لِأَجْلِ) باشد، «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» به‌معنای «برای آنان این سخن [قرآن] را به‌هم‌پیوستگی فراوان دادیم» خواهد بود و به روشنی بر پیوند درونی و انسجام قرآن کریم که نشانه «حق» و از جانب خدا بودن آن است دلالت می‌کند - چنان‌که آیه ۸۲ سوره نساء: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ»

۱. قصص / ۵۴ - ۴۸.

۲. قصص / ۵۱.

الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» با استناد به عدم اختلاف در قرآن، از جانب خدا بودن آن را به اثبات رسانده است - و «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» در این صورت، یعنی در صورتی که بر پیوند درونی و انسجام قرآن کریم دلالت کند، کاملاً هماهنگ با آیات قبل و بعد از آیه ۵۱ سوره قصص و سیاق حاکم بر آن است؛ سیاقی که بر مبنای تأکید بر «حقّ و از جانب خدا» بودن قرآن کریم شکل گرفته است؛ اما اگر لام مذکور به معنای «إلی» (انتهای غایت) فرض شود، «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» به معنای «به آنان این سخن [قرآن] را رساندیم» خواهد بود که این معنا برخلاف معنای پیشین، ربط روشنی با «حقّ و از جانب خدا» بودن قرآن کریم ندارد و به میزان آن معنا، هماهنگ با آیات قبل و بعد از آیه ۵۱ سوره قصص و سیاق حاکم بر آن نیست.

«قَوْل» در لغت و «الْقَوْل» در آیه ۵۱ سوره قصص

بسیاری از لغت‌شناسان «قَوْل» را که در اصل، مصدر قَالَ يَقُولُ است به معنای «کلام»^۱ یا «هر لفظ تام یا ناقصی که زبان گوید»^۲ گفته‌اند؛ اما طبرسی معتقد است که «قَوْل» دلالت بر حکایت دارد ولی «کلام» فاقد چنین دلالتی است؛ چنان‌که اگر شخصی در مقام حمد پروردگار بگوید: «الحمد لله» و بخواهیم از سخن او حکایت کنیم، می‌گوییم: «قال: الحمد لله»؛ اما اگر بخواهیم با استفاده از لفظ «کلام» از سخن او خبر دهیم خواهیم گفت: «تکلم بالحمد».

راغب اصفهانی برای «قَوْل» هفت کاربرد نقل کرده؛ اما اولین کاربرد را، آشکارتر از دیگر کاربردها دانسته است:

۱. آنچه از حروف ترکیب یافته و با نطق، ابراز می‌شود، مفرد باشد یا جمله؛ مفرد آن مانند: زید، و خَرَجَ، و مرکب آن مانند: زیدٌ مُنْطَلِقٌ، و هَلْ خَرَجَ عَمْرُو؟ و گاه تنها یک اسم، یک فعل و یا یک حرف، «قَوْل» خوانده می‌شود، همچنان‌که یک قصیده یا یک خطبه «قَوْل» خوانده می‌شود.

۲. آنچه قبل از ابراز لفظ در نفس تصوّر می‌شود؛ چنان‌که گویند: «في نفسي قولٌ لم أظْهَره؛ در درونم سخنی است که اظهارش نکردم» و مانند این سخن خدای متعال: «وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ...»^۳ [یهود و منافقان] در دل‌های خود می‌گویند: چرا خدا ما را عذاب نمی‌کند؟... که در آن، آنچه یهود و منافقان در دل داشته‌اند «قَوْل» شمرده شده است.

۱. ازهری، تهذیب اللغة، ج ۹، ص ۲۳۰؛ صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۶، ص ۲۲.

۲. ابن منظور، لسان العرب؛ زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ذیل ماده «قول».

۳. مجادله / ۸.

۳. اعتقاد؛ مانند: «فلان يقول بقول أبيه؛ فلانی معتقد به عقیده پدرش است».

۴. دلالت بر چیزی؛ مانند: «امتلاً الحوض و قال قطني؛ حوض پر شد و گفت [دلالت کرد که] مرا بس است».

۵. توجه درست به چیزی؛ مانند: «فلان يقول بكذا؛ فلانی به درستی به آن چیز توجه می‌کند».

۶. «حد» (تعریف) در منطق؛ مانند: «قول الجوهر كذا، و قول العرض كذا؛ تعریف جوهر چنین است، تعریف عرض چنین است».

۷. إلهام؛ مانند: «قلنا يا ذا القرنين إما أن تعذب وإما أن تتخذ فيهم حسناً»^۱ گفتیم (إلهام کردیم) ای ذوالقرنین! یا [اینان] را عذاب می‌کنی و یا میانشان رفتاری نیکو پیش می‌گیری.^۲
قرآن کریم در آیاتی چند، به‌عنوان «قول» معرفی شده است:

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ.^۳
إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا.^۴
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.^۵

در آیه ۵۱ سوره قصص نیز به دلالت محتوا و سیاق آیات قبل و بعد از آن، الف و لام «القول»، الف و لام عهد است و مراد از «القول»، قرآن کریم است.^۶

دیدگاه برگزیده در معنای «توصیل» و نقد آراء رقیب

برای تشخیص معنای «توصیل» در آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۷ باید روشن نمود که «وَصَّلْنَا» در این آیه برگرفته از ریشه «وَصَلَ: پیوند دادن [دو یا چند چیز] به یکدیگر» است یا از ریشه «وُصِّلَ: پیوستن به چیزی، رسیدن به چیزی»؟ اینکه «وَصَّلْنَا» در «وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» بدون حرف «إلی» به کار رفته است، روشن می‌سازد که از ریشه متعدی «وَصَلَ: پیوند دادن» گرفته شده، نه از ریشه

۱. کهف / ۸۶.

۲. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ذیل ماده «قول».

۳. مؤمنون / ۶۸.

۴. مزمل / ۵.

۵. حاقه / ۴۰.

۶ طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۱۶۱؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۴۲۱؛ ابن‌عاشور، التحریر و التنویر، ج ۲۰، ص ۷۵؛ طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۵۴.

۷. قصص / ۵۱.

لازمِ «وُصُول: پیوستن، رسیدن»؛ زیرا در آن صورت لازم بود همراه «إلی» و به شکل «وَصَلْنَا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ» به کار رود؛ چرا که «وُصُول: رسیدن» و «توصیل: رساندن» (از ریشه «وُصُول») با حرف «إلی» به کار می‌رود نه با حرف «لام جر» و این احتمال که در این آیه، «لام جر» به معنای «إلی» (انتهای غایت) به کار رفته باشد - چنان که در بررسی معنای «لام جر» به تفصیل بیان شد - احتمالی مرجوح است. نتیجه آنکه: ساختار «تفعیل» در این آیه، فعل متعدی و ثلاثی مجرد «وَصَلْنَا: پیوند دادیم» را به فعل متعدی و ثلاثی مزید «وَصَلْنَا: بسیار پیوند دادیم، پیوند بسیار دادیم» تبدیل نموده است و بر «تکثیر» دلالت می‌کند.^۱

اگر «وَصَلْنَا» در آیه ۵۱ قصص، برگرفته از ریشه لازمِ «وُصُول: پیوستن، رسیدن» بود، ساختار «تفعیل» معنای «تعدیه» را می‌رساند که فعل لازم «وَصَلْنَا: رسیدیم» را به فعل متعدی «وَصَلْنَا: رساندیم» تبدیل کرده است و در آن صورت فاقد معنای «تکثیر» می‌بود^۲ و علی القاعده باید همراه حرف «إلی» به کار می‌رفت؛ مانند: «وَصَلَّنِي إِلَى الْعَرْشِ؛ مرا به عرش رساند». بر این اساس، «وَصَلْنَا» در آیه فوق، به معنای «بسیار پیوند دادیم» یا «پیوند بسیار دادیم» است نه به معنای «رساندیم»؛ مانند: «وَصَلَّ الْحَيَالُ؛ [قطعات بسیار] ریسمان‌ها را به یکدیگر پیوند داد»؛ همچنین با بررسی احتمالات گوناگون در معنای لام جر در «وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» روشن گشت که این لام، لام تعلیل (به معنای لِأَجْلِ) است.

بر اساس مقدمات فوق و با توجه به سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص، معنایی که برای «توصیل القول» در این آیه تعین می‌یابد، «تکثیر وصل (پیوند دادن)» است که معنای حقیقی «وَصَلْنَا» است و در نمونه‌هایی مانند: «وَصَلَّ الْحَيَالُ: ریسمان‌ها [ی متعدد] را به هم پیوند زد» و «خَيَّطُ مَوْصَلٌ: نخ دارای پیوند بسیار»^۳ دیده می‌شود و هیچ‌یک از سایر معانی ارائه شده برای «وَصَلْنَا»: «نَظَّمْنَا، بَيَّنَّا، فَصَّلْنَا، أَثْمَمْنَا، أَوْصَلْنَا، أَرْسَلْنَا، أَلْبَغْنَا، أَنْزَلْنَا، أَثْبَغْنَا، تَابَعْنَا، وَآلَيْنَا، وَاصَلْنَا» بر این معنا رجحان ندارد؛ زیرا اولاً هیچ‌یک از این معانی - به غیر از معنای نخست: نَظَّمْنَا - بر انسجام تام قرآن که دلیل بر «حق و از جانب خدا» بودن آن است دلالت نمی‌کند و به سان این معنا هماهنگ با سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص نیست؛ ثانیاً سه معنای «بَيَّنَّا: تبیین کردیم»، «فَصَّلْنَا: تفصیل نمودیم» و «أَثْمَمْنَا: تمام نمودیم» معانی مجازی

۱. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

۲. برای نمونه درباره عدم دلالت «تنزیل» بر «تکثیر» ر. ک: ابن عطیه، *المحرر الوجیز*، ج ۲، ص ۵۲۴؛ ابوحیان، *البحر المحیط*، ج ۱، ص ۱۶۷؛ مشهدی قمی، *کنز الدقائق*، ج ۱، ص ۲۵۷؛ آلوسی، *روح المعانی*، ج ۱، ص ۱۹۵؛ ابن عاشور، *التحریر والتنویر*، ج ۳، ص ۹؛ شرف‌الدین، *الموسوعة القرآنية*، ج ۲، ص ۸۷.

۳. زمخشری، *أساس البلاغة*، ذیل «وصل».

«وَصَلُّنَا» محسوب می‌شوند در حالی که قرینه‌ای برای صرف «وَصَلُّنَا» از معنای حقیقی خود به سوی این معنای مجازی در دست نیست؛ همچنین «وَصَلُّنَا» را تنها در صورتی می‌توان بدون در تقدیر گرفتن کلمه یا کلماتی به معنای «أَوْصَلُّنَا: رساندیم؛ أَرْسَلْنَا: فرستادیم؛ أَلْبَغْنَا: رساندیم؛ أَنْزَلْنَا: فرستادیم» یا به معنای «أَثْبَغْنَا، تَابَعْنَا، وَالْيَنَّا، وَاصَلُّنَا: پی‌درپی نمودیم، پی‌پی نمودیم» فرض نمود که لام جر در «وَصَلُّنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» به معنای «إِلَى» باشد که این امر نیز چنان‌که به تفصیل گذشت، با توجه به سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص، احتمالی مرجوح و نامقبول است.

به‌طور کلی توجه به سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص جایی برای تردید در اینکه «توصیل» در این آیه، بر «به‌هم‌پیوستگی درونی و انسجام قرآن کریم» دلالت دارد و یا بر «پیوستگی زمانی نزول آیات»؟ باقی نمی‌گذارد؛ زیرا چنان‌که ملاحظه شد امری که در آیات قبل و بعد از این آیه با چند تعبیر مشابه مورد تأکید قرار گرفته این است که قرآن کریم، «حقّ و از جانب خداوند» است و روشن است که این «به‌هم‌پیوستگی درونی و انسجام قرآن کریم» است که می‌تواند «حقّ و از جانب خدا» بودن قرآن را به اثبات رساند، نه صرفاً «پیوستگی زمانی نزول آیات» حتی اگر آیات، دچار تعارض درونی و محروم از هماهنگی و انسجام باشند.

در میان معانی گوناگون ارائه شده برای «وَصَلُّنَا»، معنای «نَظَّمْنَا (نَظَّمْنَا): به‌رشته کشیدیم، به‌هم پیوستیم، تألیف نمودیم» نیز مانند معنای حقیقی «وَصَلُّنَا» دلالت بر به‌هم‌پیوستگی و انسجام درونی قرآن کریم دارد و هماهنگ با سیاق است؛ اما نمی‌توان گفت «وَصَلُّنَا» در آیه مذکور به معنای «نَظَّمْنَا» است؛ زیرا نه دلیلی بر مترادف «وَصَلُّنَا» با «نَظَّمْنَا» در دست است و نه قرینه‌ای که فعل «وَصَلُّنَا» را از معنای حقیقی خود به سوی معنایی دیگر صرف کند، و تنها امکان حمل فعل «وَصَلُّنَا» بر این معنا چنین حملی را جایز نمی‌سازد؛ مگر آنکه گفته شود معنای مجازی «نَظَّمْنَا: به‌رشته کشیدیم، به‌هم پیوستیم، تألیف نمودیم» با سیاق حاکم بر آیه ۵۱ سوره قصص هماهنگ‌تر است تا معنای حقیقی «به‌هم‌پیوستگی فراوان دادیم»، که آن هم محل نظر است؛ زیرا معنای حقیقی «وَصَلُّنَا» مفید کثرت است و افزون بر اینکه اصل به‌هم‌پیوستگی درونی و انسجام قرآن را روشن می‌کند، بر تنوع ابعاد پیوستگی درونی و همه‌جانبگی انسجام قرآن نیز دلالت دارد؛ اما «نَظَّمْنَا» تنها بر وجود پیوستگی درونی و انسجام قرآن دلالت دارد و از تنوع ابعاد انسجام و همه‌جانبه بودن آن ساکت است؛ اگرچه ممکن است گفته شود که مدلول «نَظَّمْنَا»، پیوستگی و انسجام به‌طور مطلق است و لازمه اطلاق پیوستگی و انسجام، همه‌جانبگی آن است. بر این اساس، معنای راجح برای آیه مذکور چنین است:

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.^۱

و هر آینه برای آنان این سخن (قرآن) را به هم پیوستگی فراوان دادیم باشد که ایشان متذکر [حقیقت خدایی آن] گردند.

همچنان که «توصیل» در آیه ۵۱ سوره قصص به معنای «به هم پیوستن» در قبال «تفصیل» یعنی «از هم گسستن» است، در حدیث صحیحی که در پی می آید نیز «توصیل» به معنای مقابل «تفصیل» به کار رفته است:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سُئِلَ الْعَالِمُ عليه السلام كَيْفَ عِلْمُ اللَّهِ قَالَ عَلِمَ وَ شَاءَ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى... فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتَى شَاءَ وَ فِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ فَلَا بَدَاءَ فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَ الْمَشِيئَةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِهِ وَ الْإِرَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ وَ التَّقْدِيرُ لِهَذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَ تَوْصِيلِهَا عِيَانًا وَ وَقْتًا ...^۲

حسین بن محمد از معلی بن محمد چنین نقل نمود: از امام عليه السلام پرسیدند: علم خداوند چگونه است؟ فرمود: دانست و خواست و اراده فرمود و تقدیر کرد و حکم نمود ... پس خدای تبارک و تعالی را بداء است در آنچه دانسته و هر وقت که بخواهد و در آنچه در تقدیر اشیاء اراده کند، پس چون قضائی با امضاء واقع شود بدائی در آن نباشد، پس علم به معلوم پیش از بودنش حاصل است و مشیت نسبت به موجود قبل از وجودش و اراده درباره مراد پیش از قیام و برپاشدنش حاصل است و تقدیر نمودن این معلومات حاصل است پیش از هم گسستن آنها و به هم پیوستن آنها در وجود و زمان.

سبب سرآمدی آیه ۵۱ قصص در دلالت بر انسجام قرآن نسبت به آیات مشابه

در میان ادله قرآنی به هم پیوستگی و انسجام قرآن، دلالت آیه ۵۱ سوره قصص، قوی تر است که این مدعا در ادامه، مستدل می شود: «كَمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَى الْمُتَسِّمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَرَبَّكَ لَنْسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ چنان که [عذاب را] بر تقسیم کنندگان نازل کردیم؛ آنان که قرآن را پاره پاره کردند * پس به پروردگارت سوگند که از همه آنان قطعاً خواهیم پرسید؛ از آنچه می کردند» و آیه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي»^۴ خداوند بهترین سخن را فرو فرستاد، کتابی که [آیاتش] همانند و

۱. قصص / ۵۱.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. حجر / ۹۳ - ۹۰.

۴. زمر / ۲۳.

[اغراضش] مکرر است و نیز آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱ به دلالت اقتضاء با تکیه بر قرائن، بر به‌هم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم دلالت دارند؛ در حالی که آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» و هر آینه برای آنان این سخن (قرآن) را به‌هم‌پیوستگی فراوان دادیم باشد که ایشان متذکر [حقیقت خدایی آن] گردند» به دلالت مطابقی و بدون تکیه بر قرائن، بر به‌هم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم دلالت دارد.

دوم آنکه: آیه ۵۱ سوره قصص همراه قوی‌ترین گونه تأکید؛ یعنی «قَسَمَ»، بر به‌هم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم دلالت دارد؛ درحالی که آیات پیش‌گفته، فاقد چنین تأکیدی در دلالت بر به‌هم‌پیوستگی و انسجام آیات، هستند.

حاصل آنکه: به سبب آنکه آیه ۵۱ سوره قصص، به دلالت مطابقی و بدون تکیه و نیاز به قرائن و همراه قوی‌ترین گونه تأکید؛ یعنی «قَسَمَ»، به صراحت بر به‌هم‌پیوستگی و انسجام تام قرآن کریم دلالت می‌کند؛ در حالی که دلالت دیگر آیات قرآنی، بر انسجام قرآن، اولاً دلالت مطابقی و صریح نیست؛ بلکه دلالت اقتضاء و متکی و نیازمند به قرائن است و ثانیاً: فاقد تأکید در دلالت است؛ بر این اساس، به‌جا و منطقی است که ادعا شود این آیه، سرآمد ادله انسجام قرآن است و سزاوار آنکه به‌نام «آیه انسجام» خوانده شود.

نتیجه

سنجش دلالت هریک از ادله قرآنی به‌هم‌پیوستگی و انسجام قرآن کریم و دلالت آیه ۵۱ سوره قصص آشکار می‌کند که آیه مذکور با توجه به ویژگی‌های دلالتی آن، از جمله اینکه بدون واسطه و به دلالت مطابقی با تکیه بر قوی‌ترین گونه تأکید؛ یعنی «قَسَمَ»، به‌هم‌پیوستگی و انسجام تام قرآن کریم را تصریح می‌کند - ویژگی‌های دلالتی که سایر ادله، فاقد آن هستند - سرآمد ادله انسجام قرآن کریم است و سزاوار آنکه «آیه انسجام» خوانده شود.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

قرآن کریم.

نهج البلاغه، گردآوری شریف رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، *تفسير القرآن العظيم*، رياض، مكتبة نزار مصطفى الباز، ۱۴۱۹ ق.
- ابن دريد، محمد بن الحسن، *جمهرة اللغة*، بيروت، دار العلم للملايين ۱۹۸۷ م.
- ابن عاشور، محمد طاهر، *التحريروالتنوير*، بيروت، مؤسسة التاريخ، ۱۴۲۰ ق.
- ابن عطية، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز*، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲ ق.
- ابن فارس، احمد، *معجم مقاييس اللغة*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتبة الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- ابن هائم، شهاب الدين احمد بن محمد، *التبيان في تفسير غريب القرآن*، بيروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۴۲۳ ق.
- ابوحیان، محمد بن يوسف اندلسی، *البحر المحيط في التفسير*، بيروت، دار الفكر، ۱۴۲۰ ق.
- ابو عبيده، معمر بن مثنی، *مجاز القرآن*، قاهره، مكتبة الخانجي، ۱۳۸۱ ق.
- ازهری، ابو منصور محمد بن احمد، *تهذيب اللغة*، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
- آلوسی، سيد محمود بن عبدالله، *روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني*، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ ق.
- بابايی، علی اکبر؛ غلام علی عزیزی کیا و مجتبی روحانی راد، *روش شناسی تفسير قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ ش.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، *تفسير مقاتل بن سلیمان*، بيروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
- ثعلبی، احمد بن محمد، *الكشف و البیان عن تفسير القرآن*، تحقيق ابو محمد بن عاشور، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *شناخت نامه علامه طباطبائی، سیره تفسیری علامه طباطبائی*، قم، دفتر تنظیم و نشر مجموعه آثار علامه طباطبائی، بی تا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية*، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۴۰۷ ق.
- دروزة، محمد عزت، *التفسير الحديث*، قاهره، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۸۳ ق.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
- رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.
- زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق علی شیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، *أساس البلاغة*، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، *مقدمة الأدب*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش.
- سمرقندی، نصر بن محمد، *تفسیر بحر العلوم*، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶ ق.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق، *تفسیر سورآبادی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ق.
- شرف الدین، جعفر، *الموسوعة القرآنیة، خصائص السور*، بیروت، دار التقرب بین المذاهب الاسلامیة، ۱۴۲۰ ق.
- شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدیر*، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ ق.
- صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد بن العباس، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
- صلیبا، جمیل، *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶ ش.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عاملی، علی بن حسین، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
- عباس حسن، *النحو الوافی*، مصر، دار المعارف، بی تا.
- عسکری، أبوهلال، *الفروق اللغویة*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۲ ق.
- غرناطی، محمد بن احمد، *کتاب التسهیل لعلوم التنزیل*، بیروت، دار الارقم، ۱۴۱۶ ق.
- فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، *معانی القرآن*، مصر، دار المصریة للتألیف و الترجمة، بی تا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، هجرت، ۱۴۱۰ ق.

- فضل الله، سید محمدحسین، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک، ۱۴۱۹ ق.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، *تفسیر الصافی*، تهران، مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۵ ش.
- مشهدی قمی، محمد بن محمدرضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *قرآن شناسی*، تصحیح حمید آریان، ج ۱، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ره، ۱۳۸۸ ش.
- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
- مظهری، محمد ثناء الله، *التفسیر المظهری*، پاکستان، مکتبه رشديه، ۱۴۱۲ ق.
- مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۲۴ ق.
- میبدی، احمد بن ابی سعد، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.

ب) مقاله ها

- اکرمی، ایوب و محمدجواد اسکندرلو، «انسجام مضمونی آیات و سوره های قرآن: رهیافتی برای فهم بهتر قرآن»، *مطالعات تفسیری*، ش ۵، ۱۳۹۰ ش، قم، دانشگاه معارف اسلامی.
- ذوقی، امیر، «نگره ای جدید درباره انسجام متنی سوره های قرآن کریم»، *مطالعات قرآن و حدیث*، سال ششم، ش ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- صالحی، سید عباس، «مفسران معاصر و پیوند معنایی سوره های قرآن»، *پژوهش های قرآنی*، ش ۵۷، بهار ۱۳۸۸، مشهد، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه شعبه مشهد.
- مستنصر، میر و محمدی محمدحسن مظفر، «پیوستگی سوره: تحولی در تفسیر قرآن در قرن بیستم»، *آینه پژوهش*، ش ۱۰۷، اسفند ۱۳۸۶، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- مؤدب، سید رضا و سید محمد موسوی مقدم، «اهم مبانی تفسیر قرآن از منظر مفسران شیعه»، *شیعه شناسی*، ش ۲۸، ۱۳۸۸ ش، قم، مؤسسه شیعه شناسی.